منوچهر جمالی

پیدایشِ جهانِ دوســتی - 3

همه مردمان، دوست هستند
چون همه، شیرازپستان خدای مهرمینوشند
جام باده، پستانِ خدای دوستیست
دوستگان + سا تگین
اصل دوستی : شیر ازپستان زنخدای مهر

عطار درالهی نامه ، داستانی از« دیوانه ای » میآورد که نهایت آمال جویندگیش رادرزندگی ، بازپیوستن به « پستان الست » میداند. مسئله بنیادی او آنست که ازپیوند با اصل ، ازرابطه مستقیم با شیرابه گیتی یا شیرابه مهروعشق ، بریده شده است :

بسی گرد جهان را گشته ام من   برای این، چنین سرگشته ام من
ز« پستان الستم » بازکندند   نگونسارم ، بدین زندان فکندند
ازآن ، سرگشته وگم کرده راهم
که یکدم ، با کنار« دایه » خواهم
ازآنجا کآمدم بیخویش وبی کس
اگرآنجا رسم ، این دولتم ، بس

این سعادت مرا بسست که بازدرآغوش « دایه » باشم وازپستان او شیربمکم وبمزم . ما امروز شاید ، این نیازگوهری اورا به گونه های مختلف دریابیم ، ولی دراصل ، دیوانه ، نیاز به « دوستی ومهری دارد » که دراجتماع ودرشریعت حاکم بر روانها دراجتماع نمی یابد . او نیاز« به آمیزش مستقیم با حقیقت وشیرابه جهان » دارد که هرچه

درعقاید و افکار، جُسته است ، نیافته است وسرگشته مانده است . جستجوی پستان مادر، به معنای « بازگشت به دوران کودکی » نیست ، تا باز مانند روزگار کودکی ، از مشکلاتی که دارد و ناتوان ازرویاروئی با آنهاست ، رهائی یابد . درک این آرمان ، نیازبه شناخت بیشتراز فرهنگ کهن دارد .
« شیرازپستان مادر» ، نقش بنیادی درپیدایش آرمان « دوستی بشرباهم ودوستی با بشر » بازی کرده است . یکی ازنامهای شیر، « جیوام » است، که یا به معنای « جی+ وام ، یا جیو + وام » است .« وام » که همان بام باشد ، به معنای « پستان » و « زنخدای مهروعشق » است . پس جیوام ، هم به معنای « شیرازپستان زنخدای مهر » وهم به معنای « زندگی وعشق ، ازپستان زنخدای مهر » میباشد . آنکه شیرمیمکد ، با اصل زندگی واصل عشق، آغشته وسرشته میشود . ولی همین جیوام ، به معنای « روج= روز، روشنی » نیز هست . چون سفیدی شیرازپستان خدای عشق ، اینهمانی با « روشنی ، روز، آفتاب » داده میشود . ازاینجاست که سپس خواهیم دید که نام زنخدای عشق (زُهره = خرّم= بیدخت) ، « سپید» بود . آفتاب وروشنی (بینش) ، پیدایش « شیر= مهر= زنخدای عشق » است . در ادبیات ایران ، بسیار سخن از« جان شیرین » میرود . درمینوی خرد ، دیده میشود که خرد ، ازانگشت (کوچک) واردتن میشود ودرسراسرتن پخش میگردد وبا کل هستی انسان میآمیزد . این آمیختن شیربا تن کودک ، دوسیدن است ، و با این دوسیدن ، دوستی درگوهر انسان ، پیدایش می یابد . این انگشت کوچک ، همان نوک پستان مادراست ، و آنچه درهمه تن پخش وهنجیده میشود، همان شیرمادراست که اصل مهر است و تبدیل به خون وسپس تبدیل به « روشنی= روز= خورشید» میگردد . نه تنها جان، شیرین است ، بلکه خرد هم که با سراسرتن انسان آمیخته ، شیرین است . فردوسی ازاین سخن ایرج که بنیاد فرهنگ ایرانست ، یاد میکند که جان ، چون شیرین است ، کسی حق آزردن آنرا ندارد . ما فکرمیکنیم ، جان ،

مانند شکر، خوشمزه است ، ولی شیرین بودن جان ، بیان آنست که جان ، ازگوهر مهر خدای عشق ودوستی است . درجان شیرین ، زنخدای عشق ودوستی آمیخته است .
« شیرمادر» ، که درهرتنی ، هم جان وهم خرد میشود ، حق آزردن جان وخرد را ازهمه میگیرد . چون جان شیرین وخرد شیرین ، اصل خوشیست و خوشی ، حق زیستن است . درهندی باستانی ، به شیردادن « دا = dhaa» میگفته اند که واژه « دایه » ازآن پدید آمده است . ازاین رو نام مادر « aa-daa» است که معربش « عاد » باشد ، و« دایه » هم همین معنی را دارد . درفرهنگ ایران ، مجموعه وپیوندِ همه شیردهندگان گیتی ، باهم ، تصویر« خدای دایه = هُو دای = خُدا» یا « هو- مای = همای » را پدید میآورد (همای درکردی نام خدا هست). هرمادری ، بهره ای از« هودای = دایه به » ، خدای مهر ودوستی هست . هودای = که همان واژه خدای شده است ، به معنای « شیردهندهِ بِه » هست . خدا ، اصل دادن شیرعشق وزندگی به همه است . به عبارت دیگر، شیرهرمادری ، بهره ای ازشیرخدا (هودای یا همای) است ، ازاین رو جان (جی + یان) که آبگیرهمین شیر است (شیرگیر= نام رام جید خدای ایران) ، شیرین ومقدس (گزند ناپذ یر) است . بدین علت ایرج که همان « ارتا = اِ رِ ز = اَرَس = رَس » است میگوید که :

میآزار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین ، خوش است

وعطار میداند که دوست ، درست درمیان جان شیرین اوهست.

من چرا گرد جهان گردم ، چه « دوست »
در میان « جان شیرین » من است

وحافظ شیرازی ، درست درشاهد خود ، همین شیرینی را مییابد وازاین رو ، به او مهرمیورزد :

برو معالجه خود کن ای نصیحت گو
شراب و « شاهد شیرین » که را ، زیانی داد

با شیرهست که خدا (هو دای = هومای) یا دوست ، با تن میآمیزد . فرانک ، مادر فریدون ، برای نجات دادن فرزند خود از گزند ضحاک که آزارنده جانست ، فرزندش را نزد « گاو برمایون » میبرد، تا ازشیر گاو ماده ای که رنگ طاوس نر دارد بنوشد . طاوس ، مرغ فرشگرد (ازنو، تازه شدن) است . گاو برمایون چیست ؟ برمایون ، مرکب از « برم + یون » است .« برم » درکتابهای لغت ، شاه بابک خوانده میشود .« شاه » ، نام ارتا یا سیمرغست ، وبابک (= پابغ) ، بهرام است ، و این دو باهم ، « دوبُن جفت آفریننده هستی » درمیان هرشبی هستند . گاو نیز ، به « مجموعه یا خوشه همه زندگان یا جانداران » گفته میشده است . شیراین گاو ، همان « دوست= زوش » است که عطار درمیان جان خود می یابد، و بدینسان فریدون ، جانش ازدوست (همآغوشی ارتا با بهرام) شیرین میشود . البته سپس فرانک فریدون را به فراز کوه البرز می برد تا « شیر ازپستان سیمرغ = دایه جهان ودایه زال » بنوشد و دراین جا ، مطلب درمتن ، حذف گردیده است ، و درست درهمین خانهِ دایه کل بشروکل جانهاست که رسالت خودرا به پیکاربا « آزارنده جان جهان ، ضحاک » در می یابد که بجای نوشیدن شیر(مهر ودوستی) ، خونخوار(جان آزار) شده است . این ضحاک (zohaak= فرزند) ، درآغاز،گیاه خوار وشیرخواربوده است ومهر به جانها میورزده است ، ولی ناگاه تحول به خونخوار می یابد، و رسم «قربانی خونی » را میآورد و « کشتن برای خود را مقدس میسازد، و آنرا ذبح مقدس مینامد » . اوفرزندِ« مرداس » است که « میتراس یا مهراس » باشد ، یعنی فرزند خدای مهر است . این خدا ، دراصل « همان زنخدا ومادرخدا ، دایه شیردهنده به بشر» بوده است ، ولی در دوره « مرد سالاری » ، این خدا را نرینه ساخته اند . البته خدای نر، پستان ندارد تا شیر بدهد ، ازاین رو ، دارنده گاو های بسیار زیاد میشود تا هرکسی نیاز به شیر دارد ، به رایگان ببرد وبنماید که من هم اصل مهر ودوستی هستم . بدینسان ، نقش « دایگی عاریتی = مهرودوستی عاریتی» را بازی

میکند . این خدا ، میخواهد نشان بدهد که اوهم « اصل مهر» است ، چون با دادن شیر هست که « وه دایتی = به دهش » میشود . پدرضحاک:

که « مرداس » نام گرانمایه بود
بداد ودهش ، برترین « مایه » بود
مراورا ز دوشیدنی ، چهارپای
زهریک ، هزار آمدندی بجای
همان گاو دوشا ، به فرمانبری
همان تازی اسبان همچون پری
به شیر آن کسی را که بودی نیاز
بدان خواسته دست بردی دراز

« مالک گاوها واسبهای شیردار» ، جانشین « دایه ای میشود که خون خودش در پستانش تبدیل به شیر= جیوام » میشود . ازاین تحریف که بگذریم ، برغم اینکه ضحاک ، فرزند (ضحاک به معنای فرزند هست) خدای مهر هست ، ولی، خودش، با کام بردن ازجان آزاری ، تحول به « اصل جان آزارو خون آشام » می یابد، و از آزردن جانها ، کام می برد و کشتن جانها وخونریزی ، برای او جشن شادی میگردد .

دوستی ، با آمیخته شدن گوهرجان مادر که شیرباشد ، با تن فرزندش ، آغاز میشود . مادر با شیرش ، با فرزند ، میدوسد وباهم دوست میشوند و فطرت دوستی ومهردرفرزند ، پیدایش می یابد . به عبارت دیگر، فطرت هرانسانی ، مهرودوستی وعشق است، نه عبودیت و نه اطاعت . دوستی از آمیختن دوهستی با هم ، پیدایش می یابد . خدا(هُو دای) که دایه وشیردهنده به همه بود ، با همه انسانها وجانها ، دوست میشد ، و جان وخرد همه را شیرین میکرد، و درست خودش نیز، همین « شیر » وهمین « شیرابه » یا همین « آب زندگی» درجهان هستی بود .

اندیشه « دوست» و « دوسیدن » ، دراین فرهنگ ، به مفهوم بنیادی « جفت = دوتای به هم پیوسته =dva » بازمیگردد . به همین علت ،« با د نیکو» که وای باشد دراصل « dvaay» بوده است ، چون دوتای بهم پیوسته است . اصل پیوند ومهرجهانیست که « باد زندگی » باشد (اسو= پران = فرن= هوا) عنصرنخستین هرچیزیست . دوتای بهم چسبید (dva) همدیگررا میجویند (جُستن = یوزیدن = جوئیدن vi-justan) و خواستاروخواهان هم (usen) و درانتظارهم (بیوس vi-us) همند . اینست که دوتای جفت باهم ، همدیگررا « میجویند » و « درانتظارهمدیگرند » و « خواستاروآرزوکننده آمیختن با همند» . بدینسان ، «dva +us» و واژه « zwa +ush» است که واژه « دوس » یا« زوُش = زاوُوش » باشد، پیدایش یافته است . ونام خدای بزرگ یونان « زئوس » همین نامست . uzوus وush تلفظهای گوناگون یک واژه اند . درسانسکریت هم ، واژه دوست ، ازهمین اندیشه « دوتا باهم =dva = dvi» پیدایش یافته است .

Dvitiyaبه معنای 1- دوم 2- رفیق 3= دوست 4- برابرودرصیغه موءنث ، رفیقه ومعشوقه وهمسراست . ولی این واژه ، درست درشکل « deva» که « دیو » درفارسی باشد، معنای « خدا » را داشته است، که هنوز درسانسکریت ودر زبانهای اروپائی دارد . چون این دوتای بهم چسبیده ، افاده معنای « عشق ومهرودوستی » را میکرده است که ازآن « روشنی پیدایش می یابد، روشنی بیرون میآید » . چنانچه درایران به صورت یا مجسمه زنخدای عشق ،uz-des میگفتند که معمولا به « بُت » ترجمه میشود و چون بت پرستی در آئین زرتشتی واسلام و یهودیت ومسیحیت ، طرد میشود ، معنای اصلی « uz » ، فراموش ساخته میشود . درحالیکه « uz-des» به معنای « صورت یا نقشِ عشق ودوستی » است .

مثلا واژه uzema به معنای « عشق » است ویاuzdareza به معنای محکم به هم پیوسته بودن یا همبستگی و یگانگی واتحاد است . پسوند dareza، همان واژه « درزی= خیاط » هست میباشد که به

معنای محکم بهم بستن است . وuzdareza درهزوارش به معنای « همبست =hambast » است .

اینست که ترکیب « dva+us=uz» که معنای دوست ودوستی ودوسیدن را معین میسازد، چهره ویژه ای به فرهنگ ایران میدهد . عشق ودوستی باهم (dva+us) بلافاصله با « خدای عشق = deva+uz» اینهمانی می یابد . با درک دقیق و ژرف این « یوس= یوز= جوس = یوش » است که هم داستان « کاوس = kava usan » که بررسی اش برای شناخت فرهنگ ایران ضروریست وهم مفهوم « vi+justan=جستن وجستجو»که بنیاد فرهنگ ایران و سپس عرفان (به ویژه آثار عطار، منطق الطیر ومصیبت نامه الهی نامه) است ، واژه کلیدیست . خروس(xr +us) که مرغ پیشگوی پیدایش روشنیست ، به معنای عاشق و جوینده زن (خره = هره = هروم) است ، و عاشقِ آفتاب ، یا خورشید خانم ویا «صنمی هست که درسپهرچهارم ، سپهرعشق » است . یوس ، تبدیل به همان « یوز= یوس = جوس » شده است ، همان جستجود کردن است ، و یوزیدن ، به معنای جستن وتفحص کردنست و به سگ یا جانورشکاری که با بوکشیدن ، شکاررا میجویند ومی یابند ، یوز میگویند . و به گدائی که درنهایت ابرام وسماجت میطلبد ، دریوزه گر گفته میشود . خود واژه گدا و یوزیدن ، دراصل معنای مثبت ، جستجوکردن با ابرام را داشته است ، چون ، عشق ومهر ودوستی ، ریشه درگوهروفطرت انسان دارد . انسان درجستجو ، دنبال معشوق یا معشوقه خود هست که جفت اوست و در دوسیدن (dva+us) با اوهست که روشنی ازاو پیدایش می یابد، و آفریننده وزاینده میشود .

ازاین رو درفرهنگ ایران ، دوپدیده « جُستن » « به هم کشیده شدن » ازهم جدا ناپذیرند . انسان میجوید ، چون کشیده میشود. این پیایند اصل « جفتی وانبازی = سنگ = هنج = مَر » است . انسان ، چیزی را میجوید که درنهان وتاریکی اورا میکشد ، و این کشش درتاریکی ، راهبروراهگشای اوست . با بیراهه رفتن وسرگشتگی وحیرت ،

هیچگاه کشش ، دست از رهبری کردن جوینده ، نمیکشد . درجستن ، با راه غلط برگزیدن ، نباید نومید شد ، چون کشش پنهانی درتاریکی ، این کژ روی را آهسته آهسته تصحیح میکند . و داستانهای « کاوس » ، دراصل ، بیان همین « جویندگی های او » بوده است که سپس اغلب ، منفی ساخته شده است . ولی ارزش بزرگ « کاوس » ، همین « یوزیدن = جوستن = مهرورزیدن » است ، هرچند نیز در یوزیدن = جوستن = یوسن = usen دچار اشتباهات گردیده است . کاوس ، درست پیکریابی همین اصل « یوستن » و « بیوسیدنvi-us » بوده است . بیوسیدن ، معانی 1- آزوطمع فراوان به چیزی داشتن و2- امید به چیزی داشتن 3- درانتظارچیزی بودن 4- نگران چیزی بودن 5- شهوت چیزی را داشتن بوده است . درست درکاوس ، این ویژگیهای انسانی ، بسیار برجسته ساخته میشوند . این ویژگیهای انسانی که درآغاز، بسیار مثبت ارزیابی میشده اند ، سپس چهره منفی به خود گرفته اند و طبعا داستانهای کاوس نیز ، تغییرشکل یافته اند، وجستجو گری و آزمایشگری و مهرورزی به طور کلی ، همه ماجراجوئی های خطرناک ساخته شده اند .

اکنون گامی در پیگرد پدیده دوستی فراترمی نهیم . همین« دوا+ئوس» یا واژه«dva+uz» یا « دوا+ ئوز»، تبدیل به واژه « دوزای » شده است که درفارسی به معنای « نای مطربان » است . اساسا ، خود واژه « ئوز= هوز= خوز= خوص = عزّی » به معنای « نای » هست ، و نای ، بزرگترین نماد « جفتی وانبازی و دوستی و باهمی ومهر » هست . دوبخش نای ، با گرهی درمیانشان ، به هم پیوند می یابند . گره وقاف (قـَف، کاب = کعبه) ، همان سیمرغست که رام را با بهرام که دوبخش نای باشند ، به هم پیوند میدهد (سه قـر+ قف) . اینست که « دوا+ ئوز» یا « دوز= دوزای = دوژ» ، به معنای « دونای جفت باهمست » . درست همه برآیندهای این تصویررا درزبان کردی می یابیم . دوزه له ، به معنای مزماراست . دوزان ، به معنای « استره » است . استره که با آن سرمیتراشند ،

ازنی بوده است وخودش نیز به معنای نی است . اینست که به ایده آل وهدف ، دوز میگویند . آماج هم درفارسی ، چنین گونه تصویریست (یوغ است) . دوزکردن ، خواستن است و دوژ ، ریسمان وطنابست که نماد پیوند میباشند .
درک آفرینندگی وپیدایش ، به این اصل « dva+uz »، جفت نرینه ومادینه بازمیگشت . مادر، آب (همه شیرابه ها وروغن ها و....) بود و نرینه ، تخم (بذر درزمین ونطفه درزهدان) بود . تخم درزهدان مادر، دوسیدن و دوستی « آب با تخم » بود . اساسا واژه « مادر= maatar» همان واژه « مَطَر» درعربیست . مادر، آب وشیرو باده وافشره وروغن و جَد = ژَد است . دراوستا maataro jitayo که درواقع به معنای آب زندگیست ، معنای « شیر» دارد . درواقع مادر و آب (= مایه = مای) ، یک واژه بودند . چنانچه « هومای» که همان « هما » باشد ، هم به معنای « مادربه » وهم به معنای « مایه یا شیرابه به » است . و خود واژه شوهروشوی ، به معنای تخم و نطفه وبذ راست . واژه Xshudra دراوستا، تبدیل به shusr و به shohar شده است .
نخستین عنصر، درهرانسانی همان « ارتا » ، تخمی ازخوشه ای « ارتای خوشه = خوشه پروین » است، که با « هُدهُد» اینهمانی داده میشده است . وتلفظ اصلی هدهد، « هوتوتک » است ، که به معنای « نای به » میباشد . هدهد، چشمی دارد که کاریز یا قنات (کَت= کات = کتز) یا راه آب را در زیرزمین میجوید . به عبارت دیگر، خدا (هُودای = هومای) ، یا شیرابه و«خورآوه » یا حقیقت را ، درتاریکی میجوید تا با آن بدوسد . اینست که به جویندگان حقیقت وخدا ، آموزیان یا کاتوزیان میگفتند . کاتوز(کات + یوز) کسیست که راه آب یا کات = کت را در تاریکیها میجوید و خواستار« آب» است . به راه آب وقنات نیز ، ناوه وناو هم گفته میشده است . از زیردرخت همه تخمه ، ناوهای فراوان به همه گیتی به زیرهر تخمی کشیده شده است . فقط هرانسانی باید این « ناو» را بجوید تا با آن

بدوسد . ازاین رو به معابد گبران ومجوسان ، « ناووس= ناو+ یوس » گفته میشد ، چون آتشکده یا نیایشگاه ، جایگاه « جستجوکردن راه آب ، راه یافتن حقیقت یا شیرابه هستی » هست . گوهرهرانسانی (تخم = ارتا = اخو) ، آب یوز، جویای آب ، خواستارآب ، دوستدارآبست . آمیختن ودوسیدنِ مستقیم با حقیقت جهان هستی که همان شیرابه یا خورآوه یا رس یا مینو یا جد باشد ، فطرت وگوهر هرانسانیست .

و« خضر» نیزکه درشاهنامه درجستجوی « آب زندگی = آب حیوان » است ، همانxedhra است که به معنای « تخم » هرانسانی است . تخم وآب (مایه) ، باهم دوستند وهمدیگررا میکشند ومیجویند، تا با هم اصل پیدایش روشنی گردند (گوهرشب چراغ شوند) . و در داستانی که خیام درنوروزنامه برای پیدایش شراب میآورد ، این هما ، «هو+ مای » هست که بذر انگور(رز= رس) را میآورد . این بود که نوشیدن باده یا نوشیدن « سه نوشابه آمیخته باهم دریک جام وساتگین »، نوشیدن خودِ خدای مهرو دوستی بود . لحنی را که باربد برای رام جید، خدای روز بیست وهشتم ساخته است ، باده نوشین میباشد . این خدا، خودش باده نوشین یا نوشین باده است . بَگمَز(بغ+ مز) که به باده گفته میشود ، به معنای خدای ماه است . اینست که آئین « باهم نوشیدن ازیک جام باده یا ازیک جام درنیایشگاه یا خرابات » ، نوشیدن تخمهای گوناگون(مردمان) ازیک « شیرابه = خُورآوره » به معنای « باهم دوست وهم پیمان شدن » آن مردمان بوده است .

خدای دوستی ، جام شیریا پستان افشاننده شیریست که درهمه، روان میشود و همه را «وَخشا » میسازد . به پستان ، جام شیرنیزمیگویند . این جام بزرگ باده را ، دوستگان مینامیدند . گان ، هنوز درکردی به معنای « پستان » است . دوستگان ، پستان دوست ، پستانِ « زوُش = محبوبه ویار» همه است . آب وباده وشیرو... اینهمانی با « مادر= مای = خدای عشق = دای » داشت . البته دراصل واژه« گان » به

ganya و kanyaa بازمیگردد که هم به معنای « نای » وهم به معنای « دخترجوان » است . دوستگان ، هم آن جام باده و هم نوشیدن با دوستان و یا بیاد دوستان میباشد . پستان یا جام شیر، اینهمانی با زنخدای عشق ودوستی داده میشد . درواقع ، هنگامی که همه ازیک جام باده مینوشیدند ، آب زندگی ازشیرپستان زنخدای عشق مینوشیدند که دایه ومای (مادر= مایه = آب) همه شمرده میشد وهمه باهم فرزند خدای عشق ودوستی میشدند.

اساسا خود واژه « جام » که دراوستا « Jaama » میباشد ، به معنای « خویشاوندی » هست . این واژه درسانسکریت «Jaami » است که به معنای 1- خویشاوندی2- پیوند خواهربرادری(همشیرگی) 3- همگوهری وهمخونی 4- آب و واژه « Jaamarya» درسانسکریت به معنای « شیر» میباشد.ازاین رو نیزهست که به پستان ، « جام شیر یا جامه شیر» گفته میشود . پس خود اصطلاح « جام » به تنهائی ، چه جام شیرباشد ، چه جام آب باشد ، چه جام جم باشد، به معنای « سرچشمه خویشاوندی و پیوند همشیرگی » هست . وبه همین علت به دختر درسانسکریت « جاما=jaamaa » گفته میشود . خواه ناخواه ، ابریا میغ (magha)هم که پریکا خوانده میشد ، ونام دیگرش « غین = شاه پریان » بود که « گین وکین » باشد، وحامله به آب و به قول بندهش « جام باده » است ، ونام شهرنیشابوربوده است (غیم = غین) ، سرچشمه دوستی ومهربوده است . به همین علت ، آبگینه ، به معنای « شیرابه و ژد زنخدای عشق ومهریا پری یا شاه پریان » است .

درآغاز، آسمان با « ابر= گین » ، اینهمانی داده میشد وازاین رو آسمان ، آسمان ابری خوانده میشد . وازاین رو درروایات پهلوی(اساطیر، عفیفی) گوهرآسمان ، گین است ، یعنی سرچشمه پیدایش شیرابه مهرودوستی وعشقست . به همین علت ، جام باده ، ساتگین نامیده میشود، که مرکب از« ساتی= ستی» و « گین » باشد . گین، به معنای « مادر= مطر» و سرچشمه آب زندگی یا شیراست .

و« ساتی » درسانسکریت ، معنای « باهمدیگرو بهم پیوستن » را دارد . ساتهی دینا ، به معنای بهم پیوستن ورفیق همدیگرشدنست . ساتهی=sath-i به معنای رفیق ودوست و همراه وهمکارصمیمی و باوفاست . ازاین ر و به زن با وفا ، « ستی » میگفتند . درفارسی ، ستی به آهن گفته میشود ، چون آهن که همان « آسن = آسنگ = سنگ » است معنای اصل اتصال واتحاد را دارد . ازاین رو زنخدای ماه که اصل عشق ومهرودوستی شمرده میشد ، « مهستی = ماه + ستی » خوانده میشد . «مجسطی» هم که به علم نجوم گفته میشد ، همین معنی را دارد ، چون « مج » ، نام ماهست . پس ساتگین که جام باده باشد . پستان شیروآب وژد یا سرچشمه دوستی ورفاقت باهمدیگرو پیوند یافتن با همدیگراست . و ازاین رو در غرب به شاه « majesty » میگویند ، چون حقانیت او به حکومت ، آفریدن دوستی ومهر ورفاقت میان همه است . ازاین رو باده ، بگمز(خدای ماه) نامیده میشد . نوشیدن ازجام یا ازساتگین یا ازقدح (گده) آئین آفریدن مهرورزی ودوستی بود . درباهم نوشیدن باده ، جامعه ساخته میشد . مولوی درغزلی میگوید :

بادل گفتم : چرا چنینی؟ تاچند به عشق همنشینی
دل گفت ، چراتوهم نیائی تا لذت عشق را ببینی
گرآب حیات را بدانی جز« آتش عشق » کی گزینی
ای گشته چوباد، ازلطافت پرباده شده ، چو « سانگینی »
چون آب ، توجان نفشهائی چون آینه، «حسن» را امینی

دل ، همیشه همنشین عشق است . دل، درفرهنگ ایران، چند نام دارد : 1- دل که دراصل « دیل = دی + ال » است و2- درپهلوی « ارد» که همان « ارتا » یا سیمرغ باشد که نام دیگرش« غین = گین » میباشد و3- گره که بند نی است واینهمانی با سیمرغ داشت که اصل دوستی وپیوند است و 4- دراوستا نام دل ، « زره + دای = zare-dhaya» است . دل یا « زره + دای » ، به معنای دایه یا شیردهنده ایست که با شیرش ، به هم می پیوند د و باهم متحدمیسازد (zare) .

دیل که « دی+ ال » باشد به معنای زنخدای زایمانست که دایه هم هست و درشاهنامه سیمرغ ، خود را دایه ومام میخواند .
خود واژه « زره » که به معنای پیوند دادن و به پیوستنست ، درتلفظ «zareh » به معنای دریا ورود است ، وآب ، اصل پیوند ودوسیدنست .درواقع دل، پستان شیریا رودآبیست که اصل مهرودوستی است . وهمین معنای « ساتگین » است که به جام باده گفته میشود . چون « غین که همان گین باشد » ، نام « ابر» وطبعا نام « اسمان ابری » است . و ابریا آسمان ابری (گین = غین) چون سرچشمه آب یا سرچشمه ژد هست ، اصل مهرودوستی ورادیست . ازاین رو آسمان که با ابراینهمانی داده میشد ، در روایات پهلوی (عفیفی) ازگوهر« گین = آبگینه = آبِ گین » است . بدین علت ، باربد لحن نوزدهم را که سرود روزسیمرغست(روز نوزدهم هرماه) ، « کین ایرج » یعنی « گینِ ارتا یا اِ رِ ز » ، یا « اصل مهرودوستی ایرج یا ارتا » مینامد . دراینجاست که ما با تحول دینی بزرگی درایران رویارو میشویم . این اصطلاح « کین » که همان « گین » باشد دراصل به معنای « سرچشمه مهرودوستی وعشق » بوده است ولی جنبشهای میترائیسم وآئین زرتشتی که برضد فرهنگ زنخدائی- ارتائی بوده اند ، معنای این اصطلاح را ، صد وهشتاد درجه ، گردانیده اند، و بکلی متضاد با معنای اصلیش ساخته اند و معنای « دشمنی ونفرت انتقام = کینه » بدان داده اند . واژه « کین » که ما امروزه بکارمیبریم ، درست برضد معنای اصلیش هست که « مهروعشق ودوستی » بوده است . اینست که « ساتگین که گینِ ستی » باشد ، به معنای زهدان یا پستان « ستی = زن » هست که سرچشمه واصل عشق ومهرودوستی است . ازاین رو« دل » درفرهنگ ایران ، « سرچشمه زاینده مهرودوستی وعشق » بود و کسی حق نداشت که آن را با دشمنی ونفرت وانتقام جوئی آلوده سازد .
با نخستین قتل درشاهانه که قتل سیامک باشد ، کیومرث نمیداند وسرگردانست که با قاتل که اهریمنست چگونه رفتار کند ، تا پس

ازیکسال «سروش که خدای نگهبان جان و آگاه کننده ازآزار به جان » است وپیام آور ِ« بهمن = اصل خرد وبزم، یا آسن خرد » است ، این پیام را میآورد که :

سپه ساز وبرکش به فرمان من
برآور یکی گرد ، از انجمن (دیوان)
ازآن بدکنش دیو ، روی زمین
بپرداز و ، « پردخته کن دل زکین »

پس ازپیکار با اهریمن ، « باید دلت ر ازکین به اهریمن یا قاتل وآزارنده ، تهی سازی » . کین دشمن را در دل نگاه ندار، چون دل ، جای دشمنی ونفرت وانتقام نیست . فرهنگ ایران برضد کین توزیست که در« ثارالله » به خود پیکر گرفته است . با آنکه این داستان کیومرث ، روایتیست زرتشتی ، ولی « اصل فرهنگی ایرانی » نیزدرآن باقی مانده است . دل هرانسانی ، سرچشمه مهرودوستی وعشق است و از دل هیچ انسانی ، دشمنی ونفرت وانتقام نمی جوشد . به عبارت دیگر، انسان، منش مردمی دارد ، نهاد او ، سرچشمه دوستی ومهر وعشقست ، و هرکس که آنرا آلوده به انتقام ورزی و دشمنی و نفرت کند ، برضد خدای ایرانست که در دل (ارتا ، دایه ، گره) خانه دارد . اینست که مولوی میگوید « کعبه اصلی » دل انسانست که سرچشمه مهر ودوستی است ، نه « کعبه درعربستان » . منظور از طواف کردن دور کعبه درعربستان هم ، آموختن طواف گرد دل انسانهاست . واین باز گشت ازشریعت اسلام ، به منش مردمی درفرهنگ ایرانست .

طواف کعبه دل کن ، اگر دلی داری
دلست کعبه معنی ، تو ، گل چه پنداری
طواف « کعبهِ صورت » ، حقت بدان فرمود
که تا بواسطه آن ، دل به دست آری
هزار بار پیاده ، طواف کعبه کنی
قبول حق نشو د ، گر دلی بیازاری

آیا کشتن کفارو ملحدان و مرتدان و امر به معروف ونهی ازمنکر، آزردن دل انسانها نیست ؟ آیا سلب آزادی از دیگر اندیشان ، آزردن دل انسانها نیست . آیا بزورشمشیروتهدید مردم را مسلمان کرد و مسلمان نگاهداشتن ، آزردن دل نیست ؟

پس « ساتگین » که به « جام باده » گفته میشد ، دراصل به معنای « جام دوستی ورفاقت وبا هم پیوند یابی و همزیستی و اتفاق » است . به عبارت دیگر، نوشیدن ازیک جام بزرگ باده ، انجمن ساز وجامعه سازبوده است ، همانند نوشیدن از پستان خدای « هودای = هو مای » که سرچشمه دوستی ومهر و رفاقت وپیوند همه انسانها باهم بود . بجای اعتراف به اینکه « اشهد ان لا اله الا الله » ، و نفی وطرد وانکار همه خدایان و دشمنی با همه خدایان که هرکسی میپرستد و دوست میدارد و درنپرستیدن آن ، دلش آزرده میشود ، همه ازیک جام باده که اصل شادی وراستی وجوانمردی است بنوشید ، تا با هم دوست وهم مشرب بشوید.

دربندهش ، ابرکه همان « غین = گین » باشد ، « سنگ » نامیده میشود و دراوستا ، نام دیگر« سنگ »zar-stva «زد+استوا» نامیده میشود وچنانچه درجای دیگر، بررسی شد ، این واژه به معنای « نطفه وماده نخستین و اصل پیوند دادن و آفریدن مهر» است . درسغدی به ابر، « پری کا » گفته میشود که گواه برآنست که « سنگ= ماده نخستین مهر » اینهمانی با « پری = دوست ومهر» و« گین = غین » دارد . و گین دراصل ، همان واژه ganyaa و kaayaa است که به نی و دختر، گفته میشده است . همین گان وکان ، پسوند جشن « مهرگان » است که درسغدی « کنیزبغ » نام دارد . به عبارت دیگر، مهر، خدای نرینه نبوده است ، بلکه « زنخدا » بوده است . درکردی هم به سنگ ، کچه و بردی گفته میشود که اینهمانی دختر(زن) با « نی » و « سنگ» و این زنخدا را نشان میدهد ، که نیایشگاههایش درایران ، « دیرکچین وکنشت » نامیده میشده است . ازاین رو هست گه « گین » گه همان » گانیا » یا « قینه » باشد ، هم

به زهدان وهم به پستان گفته میشود ، چون یکی آبگاه است ودیگری سرچشمه شیر است که اینهمانی با « مادر = مطر = باران وآب » داشته است . اینست که درکردی به پستان حیوان شیرده ، گان وگوان گفته میشود . « گـن » هم درپهلوی به شیشه و « آبگینه = آب + گین » گفته میشود که همان « گین » باشد . اینکه دربندهش ، چشم با « آبگینه » اینهمانی داده میشود ، به معنای آنست که چشم ، سرچشمه نگاه یا روشنیِ عشق ومهراست (اشک = عَشق) . درکردی ، گاندن ، به معنای بزرگ پستان است . اینست که« دوستگان» که جام بزرگ باده باشد و دوستان باهم ازآن مینوشند ، به معنای « پستان دوست » است که همان « پستان زوش یا پستان زاووش» ، زنخدای عشق باشد . ما میدانیم که نام دیگر پستان ، وام یا بام است (بلخ = شیر بامی) که درست اینهمانی با « خدای عشق دارد ، چون خود واژه« وام» درسانسکریت هردو معنی را دارد . پستان وزنخدای عشق باهم اینهمانی دارند . شیر، زهش عشق ومهرودوستی است . پستان ، جام شیریا به عبارت دیگر، جام مهر است . و با اینهمانی گین با ابرکه جام باده میباشد ، دوستگان و ساتگین همان پستان خدای مهرند . رابطه ابریا آسمان ابری با خاک و زمین نیز، رابطه دایه مهر با کودک ، یا رابطه عاشق با معشوقه است . خاک ، معشوقه آسمان ابری ، یعنی سیمرغ است ، وسیمرغ ، دوست دارد که خاک وزمین ، ازاین جام باده بنوشد (ریختن جرعه می برخاک ، رسمیست که به این تصویر بازمیگردد) . ازاینجاست که منوچهری چنین میسراید :

باغ ، مغشوقه بُد و ، عاشق او بود سحاب
خفته معشوقه و، عاشق شده مهجور ومضاب
عاشق ازغربت ، باز آمده و، چشم ، پرآب
دوستگان را با سرشک مژه برکرد ازخواب
دوستگان ، دست برآورده ، بدرید نقاب
ازپس پرده برون آمد با چهره ماه
عاشق از دور ، به معشوق خود ، اندر نگرید

بخروشید و ، خروشش همه گوشی بشنید
آتشی داشت به دل ، دست زد و دل بدرید
تا بدیده ، بت او ، آتش پنهانش بدید
آب حیوان زدو چشمش بدوید وبچکید
تا به رُست از دل و از دیده معشوق ، گیاه

اینها ساخته تخیلات منوچهری شاعرنیست که خلق کرده باشد ، بلکه این بازتاب اندیشه آئین مهرودوستی ایرانیست که ازبُن روان مردم برخاسته وبدین علت این شعرها زنده مانده اند . مولوی نیز میگوید :

با ظریفان وخوبان ، تا به شب پای کوبان
وزمی پیر رُهبان ، هر دمی ، دوستگانی
این قدح میشتابد ، تا شمارا بیابد
در دل وجان بتابد ، از ره بی دهانی

«قدح» نیزمعرب همان واژه « گده » است که همان واژه « ژد = جد= شد = زد » باشد و اصل پیوند دهی ومهرورزی است . چنانچه واژه « جدی » ، نام میخگاه ، یعنی قطب عشق و مهر جهانست ، چون با شیرمهرش ، همه جهان را بهم می پیوندد . این واژه در پشتو به شکل « گَد » باقی مانده است که به معنای باهم آمیخته و ترکیب شده است و « gaddedal» به معنای باهم یکی شدن و باهم مخلوط شدن و « گدول » به معنای باهم متحدکردن و با هم جمع کردن و باهم آمیختن است .ازاین رو بود که جام باده یعنی « دوستگان » پستان دوست ، پستان زووش ، پستان زنخدای محبوبه واصل عشق ومهر ودوستی شمرده میشد. ونوشیدن از« دوستگان » باهمدیگر، یکی از رسوم بنیادی آئین زنخدا مهر بوده است . درهرانجمنی ، درهرخراباتی (خور+ آباد) ودر هر میَزدی ، جام باده دست به دست میگشت وهمه ازآن مینوشیدند، تا همه ازپستان خدای مهرو دوستی وعشق ، نوشیده باشند ، و همه ازژد یا شیرابه یک خدا نوشیده ، وفرزندان خدای مهر بشوند . خدا ، مزیدنی وچشیدنی بود . پس جام باده ، اینهمانی با پستان زنخدای مهرو دوستی داشت و همه انسانها ،

مستقیما از پستان زنخدای مهرودوستی مینوشیدند . رابطه انسان با خدا ، رابطه مستقیم کودک با دایه یا معشوق با عاشق داشت . جان انسان ، همان شیر زنخدای مهربود . ازاین رو ، هرجانی ، شیرین بود . جان ، بطورکلی ، شیرین بود . واژه دیگرشیر چنانکه گفته شد، جیوام میباشد ، که معنای « روج = روز، روشنی، خورشید » رادارد . انسان با نوشیدن شیر مهر و دوستی از پستان زنخدای عشق (خرّم = بیدخت = زُهره) ، روشن میشود ، و دارای بینش وخرد میگردد . مهر، سرچشمه بینش زندگیست . همین اندیشه در« جام جم = جام گیتی نما » بازتاب شده است .پستان زنخدای مهرودوستی ، دراثر عشقش به خاکیان ، میخلد ومی جهد یا جَستن میکند . پستان مادر، کشش به مهرورزی دارد ، درجستجوی امکان مهرورزیست :

طفل دل پرسودا ، آغاز کند غو غا
پستان کریم او ، آغاز کند جستن
طفل دلم را به کرم شیر ده
چون سر پستان تو ، جَستن گرفت

اینست که پستان خدا ، پستان مادریست که بسوی شیر دادن به خاکیان کشیده میشود :

ما همچو آب ، درگل وریحان ، روان شدیم
تا خاکهای تشنه ، زما بر دهد گیا
بیدست وپاست ، خاک ، جگر گرم بهر آب
زین رو ، دوان دوان ، رود آن آب جویها
پستان ابر(پری = غین = مگا) میخلد ، ایرا که دایه اوست
طفل نبات را طلبد دایه جا به جا

این رابطه مهری میان انسان وخدا که ازآئین زنخدائی مهرآمده بود و از سرچشمه فرهنگ ایران جهیده وزهیده بود ، بدین آسانیها از روان وضمیر ایرانیان ، زدودنی نبوده و نیست .

عرفان ، کوشید تا همان تجربیات آئین زنخدائی مهر و دوستی و جوانمردی را تا آنجا که ممکنست در اصطلاحات چیره شده اسلامی ،

دوباره عبارت بندی کند . وچون جامه این واژه ها و اصطلاحات اسلامی ، بسیار تنگ هستند و این فرهنگ درآنها نمی گنجد ، اینست که جامه ها ، همیشه ازهم پاره شده وباز رفو گردیده ، ولی ازهمان درزها وشکافها ورخنه ها ی این جامه های تنگ ازهم گسلیده ، همان آئین مهر ، چشمک میزند وغمازی میکند ودل همه را میرباید .